

- حرکت ازامجدیه

از چند روز قبل دلم هوایی شده بود و با اینکه سفرهای زیادی باتیم کوهنوردی «نیرو و راستی» رفته بودم. این بار، حس و حال عجیبی داشتم. ساعت ۲۱ آخرین روز تیرماه ۱۳۲۴، طبق قرار به امجدیه رفتم تا با منوچهر مهران و سایر کوهنوردان باشگاه با اتوبوس راهی مشهد شویم. به نیشابور که رسیدیم، مهران به ما استراحت داد تا در کنار مزار خیام، شب را به صبح برسانیم. البته قبلش چند ساعتی هم در سبزوار توقف داشتیم و شب قبلش هم در شاهرود بیتوته کرده بودیم. اعضای گروه، اهل دل بودند و تا صبح خیام خوانی کردند

که برخی از رباعی ها عجیب به دلم نشست:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من/وین حرف معما نه تو خوانی و نه من/هست از پس پرده گفت وگوی من و تو/ چون پرده برافتد، نه تو مانی و نه من.

- سلام به امام مهربانی ها

چهارشنبه، ۳ مرداد، پس از خوردن صبحانه در کنار مزار خیام، حدود ساعت ۹ صبح به سمت مشهد روانه شدیم و پس از چند توقف در مسیر با دیدن مناره های طلایی مرقد امام رضا^{علی} از تپه های خواجه اباصلت، به رسم ادب از ماشین پیاده شدیم و به امام مهربانی ها سلام دادیم. آقای مهران اینجا با تک بیته از حافظ، همه ما را منتقل کرد:

«در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار
کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش»
بیته که تا مشهد زمزمه اش کردم و اشک ریختم. در نزدیکی مشهد، یعنی قریه طرق، عده زیادی از ورزشکاران مشهدی به استقبال ما آمده بودند. آقایان مهدی ریاضی، رئیس انجمن ورزش و محمدتقی جعفریان، دبیر ورزش، به نمایندگی از انجمن ملی تربیت بدنی و ورزشکاران خراسان به ما خیرمقدم گفتند و پرچم «خراسان» را-که به رنگ سبز بود- کنار پرچم باشگاه «نیرو و راستی» پروری اتوبوس نصب کردند. پس از نیم ساعت، همگی روانه مشهد شدیم؛ خیلی خسته بودیم. پس از گذشتن از اطراف حرم، ابتدا به دبیرستان فردوسی رفتیم. در اینجا هم جمع زیادی به استقبالمان آمد بودند و آقای بهادری، معاون اداره فرهنگ خراسان به ما خیرمقدم گفت تا اینکه پس از صرف چای و شیرینی به دبیرستان شاهرضا هدایت شدیم که برای اسکان ما در نظر گرفته شده بود.

- روز شلوغ و پرخطر

پنجشنبه، ۴ مرداد ۱۳۲۴، به پاپوس امام رضا^{علی} رفتیم تا برای انجام این پیمایش سخت از او مدد بگیریم و البته قبل از آن هم با آقای علی منصور، استاندار استان نهم و نایب التولیه استان قدس رضوی، دیداری داشتیم. ناهار هم- جایتان خالی- غذای حضری خوردیم که چه عطر و بوی نابی داشت. بازدید از کتابخانه و موزه هم البته جالب بود.

عصر هم به افتخار حضور آقای مهران، توسط تربیت بدنی ضیافتی در باغ نادری برگزار شد و آقایان یزداد و صبور جتنی و آخوندزاده با حرکات آکروباتیک، شورشعف خاصی ایجاد کردند. جالب اینکه همه ورزشکاران، احترام خاصی برای منوچهرخان قائل بودند و به نیکی از خدماتش در مشهد یاد می کردند. جمعیت زیادی هم برای تماشای برنامه های ورزشی حضور داشتند که نشان از علاقه مشهدی ها به ورزش ژیمناستیک و کشتی داشت.

- «غُطه» دروکیل آباد

جمعه، ۵ مردادماه، به باغ وکیل آباد دعوت بودیم و جواد فروتن، نماینده حاج حسین آقا ملک، به گرمی از ما استقبال کرد و البته و اتربلوی ما در استخر وکیل آباد، سخت باعث تعجب مشهدی های حاضر شد. مردمی که برای شنا به استخر وکیل آباد آمده بودند، دائم از ما درباره این بازی سؤال می کردند. یکی شان با لهجه شیرین مشهدی گفت: «قدرت خدا! با توپ نوی آب غُطه مُخورن. حضور در باشگاه فردوسی هم حسن ختام برنامه جمعه ما بود که با یک چلوکباب مثنی نیز همراه بود.

- ارادت به حکیم توس

شنبه، ۷ مردادماه، حضور در «باشگاه باستانی جوانان» که می گفتند بیش از بیست سال در زمینه ورزش روزخانه ای فعال است و حاج قاسم فدایی، مدیر باشگاه، هم از خوش نامان این رشته به شمار می رود. آقایان جعفر رضوی و حبیب قاضی هم با انجام حرکات باستانی، تبحر خود را در این رشته نشان دادند.

پس از آن، بلافاصله به توس و مزار حکیم سخن، فردوسی بزرگ، رفتیم. نقال خوش سخنی نقل می گفت. اصلا متوجه نشدیم دو ساعت زمان چگونه سپری شد. از حماسه سرایی رستم و سهرابش بسیار لذت بردیم. به مشهد که برگشتیم، مستقیم به باغ ملی رفتیم، درحالی که قریق شده بود تا به همراه جمعی از ورزشکاران مشهدی، شام را مهمان آقای خواجه نوری، شهردار مشهد، باشیم.

- حرکت به سوی غار مغان

سرانجام فرارسیدن زمان موعود و حرکت به سمت

تاریخ سازان مشهدی

حسین بمبئی چی، اصغر صبور جتنی، ناصر آزاد، اکبر صمدیان، جعفر شیمونی، غلامحسین ملک زاده، حسین ملک زاده، احمد حمیدی، تقی کاشانی، محمود وحدتی، حمزه وحدت، صادق گنجه، کریم هافتی، ابوالفضل رسول پور، قدرت برانداز، علی اکبر غفاریان امامی مقدم، قاسم طلا ساز، ابوالفضل آل طه، مهدی خرم، حسین فیروزی، مرتضی قلی امیرتاش، مجید فیاض، مصطفی بنائی، خلیل مؤمنی، حبیب...، عطاپور، نادر افشارنادر، جواد فهمیده وجدانی، مهدی کامل، نصرا... مهاجر، مسعود نیازی، منصور خدیوی، عباس برارزنده، قاسم حریری، محسن باقرزاده، هدایت پیوندی، حسین مصباح، عباس امیرتاش، محمد همدادی زاده، علی صدوق زاده، باقر فاضل خورشید، جعفر شیدانل به سرپرستی: مهدی ریاضی.

مرحوم جواد وحدت

کشف «مغان»، میراث «مهران»

بازخوانی یک غارنوردی پرماجرا که ۸۰ سال پیش با هدایت «منوچهر مهران» و توسط تیمی از ورزشکاران مشهدی و تهرانی انجام شد



حسین نخعی شریف | امروز رفتن به غار مغان برای مشهدی ها چنان سهل و آسان شده است که گفتنش حتی ارزش خبری هم ندارد، اما بد نیست بدانید که سال ها پیش، منوچهر مهران، چهره مشهور ورزش خراسان واز پیش گامان روزنامه نگاری و ورزشی در ایران، با تعدادی عاشق و ماجراجو برای اولین بار موفق به پیمایش کامل این غار شد. منوچهر مهران که پس از مدتی خدمت در انجمن ورزش اداره فرهنگ خراسان، راهی تهران شده است با تشکیل باشگاه «نیرو و راستی» باعث وبائی خدمات ارزنده و ورزشی در کشور می شود.

غار مغان، ساعت ۲۲ شنبه، ۶ مرداد ۱۳۲۴، سی عضو اعزامی باشگاه «نیرو و راستی» از تهران، به سرپرستی منوچهر مهران، پس از صرف شام در باغ ملی و بدرقه مسئولان شهر، با اتوبوس روانه مکانی به نام خلج شدیم. از این مکان چون دیگر امکان تردد با ماشین نبود، پیاده به سمت غار مغان روانه شدیم. پس از حدود یک ساعت پیاده روی به قریه خلج رسیدیم که سنگ مرمر آن معروف است. از کوه خلج که گذشتیم، در یک شیب تند به سمت رودخانه «شلگرد» روانه شدیم. اینجا به کوهنوردان مشهدی ملحق شدیم که به سرپرستی آقایان مهدی ریاضی و حسین بمبئی چی زودتر از ما به این مکان آمده بودند.

ساعتی اتراق کردیم. ضمن آشنایی با کوهنوردان مشهدی، آقای مهران دقایقی برای ما صحبت کرد. او با برشمردن اهداف این پیمایش، از دوستی، احترام و جوانمردی در ورزش سخن گفت. در پایان هم اعضای هردوتیم به گروه های چند نفری تقسیم شدند و چگونگی حرکت توضیح داده شد. نفر اول و آخر کاروان هم مشخص شد، آقای مهران تأکید کرد که به هیچ عنوان نباید از این دو نفر جلوتر یا عقب تر باشیم.

یک ژاندارم سواره مسلح هم همراه تیم مشهدی بود که مدام در میان ما در تردد بود. مسیر خاصی هم البته وجود نداشت. ما از کنار رود، در دل شب و نور ماه شب چهارده که درخشش خاصی در آب رود داشت، طی مسیر می کردیم.

هر چند بخشی از بارمان را با الاغ یا مال (به قول همراهان مشهدی مان) فرستاده بودیم، باز هم کوله پشتی هایمان سنگین بود. ساعت ۲:۳۰ صبح، فرمان استراحت به مدت دو ساعت صادر شد. عده ای خوابیدند و عده ای هم زیر نور ماه در کنار صدای آرام رود، بیدار ماندند. باقرزاده، همراه مشهدی مان، فلوت زیبایی زد و همه را به وجد آورد و امیربیکگی هم از گروه تهران با صدای زیبایی همراهی کرد.

- نان و کره و شیره توت

ساعت ۵ صبح یکشنبه، ۷ مردادماه، باسوت آقای مهران همه به خط شدیم تا روانه روستای مغان شویم. عجیب روستاییانی بودند که در راه می دیدیم. از هر کدامشان می پرسیدیم «تا مغان چقدر مانده؟» می گفتند: «راهی نیست. صد قدم دیگر»، اما هزار قدم رفتیم و نرسیدیم. همین شده بود دستمایه شوخی ما با همراهان مشهدی.

لوگوی مجله و باشگاه «نیرو و راستی»؛ نخستین فعالیت این باشگاه اعزام گروه کوهنوردی به قله دماوند در سال ۱۳۱۹ است.



از جمله این خدمات شناسایی غارهای نامکشف کشور است که داستان های زیادی در اطراف آن ها زبان به زبان می گشته است. مهران با تشکیل تیمی از کوهنوردان تحصیل کرده ذیل باشگاه «نیرو و راستی»، دو پیمایش اکتشافی و غارنوردی ویژه را برای سال ۱۳۲۴ تعریف می کند؛ یکی برای غار شاهپور در کازرون و دیگری برای غار مغان در کوه های بینالود خراسان.

گزارش های نشریه «نیرو و راستی»، مؤید آن است که سفر به کازرون در اول فروردین ماه این سال انجام می شود

سرانجام پس از دو فرسخ از محل توقف صبحمان، به یک سراسیمهی رسیدیم. درختان سرسبز قریه مغان از مادلبری می کرد. با دیدن درختان تنومند روستا، انگار انرژی و توان مضاعفی یافته باشیم، شروع کردیم به خواندن سرودهای باشگاه.

اهالی روستا با تعجب به ما نگاه می کردند. زنان روستایی با چادرهای رنگی درحالی که بچه های قدونیم قد را بغل گرفته بودند، از روی پشت بام ها به ما خیره شده بودند. مردان روستا هم که شاید تا کنون این همه شهری رایک جان هم با لباس متحدالشکل ندیده بودند، ضمن گفتن «خدا قوت» ما را به باغ هایشان دعوت می کردند، اما منوچهرخان قباله به ما سفارش کرده بود که به هیچ عنوان نباید از گروه جدا شویم. به مرکز روستا که رسیدیم، کد خدا ما را به صرف ناهار به میدان سبز و خرمی هدایت کرد که سایه درختان توت آن پس دلنواز بود. ناهار نان و ماست تازه، کره و شیره توت بود که همه محصول خود روستا بود و خوردنش به ویژه با باد ملایمی که می وزید، پس گوارا بود. به گفته کد خدا، روستای مغان حدود ۲ هزار نفر سکنه دارد. خانه های روستا از گل و سنگ بود و مردم هم در فقر و محرومیت. با اعلام سه ساعت استراحت، اعضای گروه متفرق شدند تا از طبیعت چشم نواز روستای مغان لذت ببرند. با اتمام ساعت مرخصی همه مجدد دور هم جمع شدیم و به مکانی در نزدیکی روستا به نام سرچشمه رفتیم. آقای مهران تأکید کرد که به هیچ عنوان نباید این محل را ترک کنیم.

گپ گفت با دوستان مشهدی و کری خوانی دو گروه و بروز هر نمایی اعضا، تازه گرم شد بود که سوت خاموشی ساعت ۲۳ آقای مهران، به صدا درآمد. نیمه های شب هوا سرد شد، به طوری که کاملاً خودمان را زیر پتوهایمان مجاله کرده بودیم. بارش نرم باران هم دقایقی مهمانمان شد تا بر لذت بخشی هوا افزوده شود.

- سوت حرکت و خرافات روستاییان

رأس ساعت ۴ صبح دوشنبه، ۸ مرداد، با سوت آقای مهران همه بیدار شدیم! سوتی که نه شب ها دوست داشتیم به صدا دربیاید و نه صبح ها. شب ها دوست داشتیم بیدار باشیم و با صدایش مجبور به خواب نشویم

و صبح ها برعکس دوست داشتیم بخوابیم و با صدایش مجبور به بیدارشدن نباشیم.

با صدای سوت همه مثل سرباز خانه ها سریع به خط

شدیم. تا ۱۲۰ متری، نیاز به روشنایی نداشتیم اما کم کم تاریکی بر غار چیره شد. هرچه جلوتر می رفتیم، عرض غار وسیع تر و ارتفاعش بیشتر می شد و شیب غار روبه پایین می رفت. کم کم زمین هم ناهموار و لغزنده شد. هران احتمال سقوط می رفت تا اینکه به جایی رسیدیم که راه باریک و پیچ در پیچ شد. خفاش ها بالای سرمان پرواز می کردند و ما همه شمع به دست به ستون یک در حال عبور از پیچ و تاب های درون غار.

برخی این نما را به کلیساهای فرنگی که در قریله ها دیده بودند، تشبیه کردند و مشهدی ها آن را به شب های خطبه خوانی در حرم امام رضا^{علی}، هرچه بود، یک حس خوب معنوی در ما ایجاد شده بود و تداعی فال حافظ که «چه نوری ز کجا» می بینم.

- بن بست غار

در همین حال و هوا بودیم که سوت آقای مهران به صدا درآمد. همه درجا ایستادیم. به دوراهی رسیده بودیم و زیر پایمان چاهی عمیق بود. مجبور بودیم با کمک طناب و به سختی از کنار چاه رد شویم. پس از عبور از این پرتگاه، معبر تنگ و ارتفاع هم کم شد، به طوری که قسمتی راسته خطی طی کردیم. آقای رسول رئیس، قهرمان هالتر کشور که درشت ترین عضو گروه بود، به سختی توانست عبور کند.

پس از عبور از این گذرگاه سخت، به برکه آبی رسیدیم. افرادی که قبل از ما داخل غار شده بودند تا همین قسمت توانسته بودند، پیشروی کنند. طبق گفته حبیب...ا...

اینجا همان جایی است که پیرزن رخت شور به افرادی که آمده اند، دیگر اجازه ادامه دادن مسیر رانمی دهد. دو طرف برکه به کوه وصل بود و یک طرف هم مسیری بود که ما در آن قرار داشتیم. تنها مسیر برای پیشروی، مقابل ما بود که راه به چند شعبه تقسیم می شد و البته عمق آب هم نامشخص بود. در اینجا گروه برای ادامه مسیر انتخاب دشواری داشت. با باید به همین جا اکتفا می کردیم و همچون سایر افراد برمی گشتیم یا باید از آب گذر می کردیم. به توصیه آقای مهران، جمع محدودی انتخاب شدند تا از آب عبور کنند. با نیزه های بلندی که در اختیار داشتیم سعی داشتیم عقب آب را به همیم اما امکان پذیر نبود. مانده بودیم چگونه از آب عبور کنیم تا اینکه متوجه شدیم در قسمتی از برکه، سنگ های بزرگی است. با استفاده از طناب به آن ها نزدیک شدیم و با مرارت بسیار، خودمان را به آن طرف برکه رساندیم که برکه کوچک تری وجود داشت و آبش بسیار سرد بود. حالا چند راه فرعی مقابلمان بود. گروهی که از برکه گذشته بودیم، مجدد در اینجا تقسیم شدیم تا هر یک به راهی برویم. راهی که ما رفتیم، حدود ۲۵ متر بیشتر طول نداشت و بن بست بود. وقتی برگشتیم، سایر همراهان هم مثل ما از بن بست بودن مسیرهای رفته می گفتند. دفترچه ای را که نام تمام اعضای گروه در آن نوشته شده بودیم، درون جعبه ای قرار دادیم که همراهان برده بودیم. جعبه را در همین قسمت که منتهی الیه غار هم بود، جاسازی کردیم و به سمت سایر اعضای گروه برگشتیم و چند عکس به یادگار گرفتیم.

- با اراده، هیچ راهی مسدود نیست

آقای مهران، در محل ماند تا طول و عرض و عمق برکه را مشخص کنند و مابقی گروه را به دسته های دو نفری تقسیم کرد. هر گروه را مأمور رفتن به راه های فرعی در طول مسیر بپرورد نمود. این راه های فرعی هشت مسیر بود که باز هر کدام از آن ها به راه های فرعی دیگری تقسیم می شدند که از نظر جنس، نوع سنگ و خاک فرقی با مسیر اصلی نداشتند اما باریک تر و کم ارتفاع تر بودند. در سه مسیر از آن ها چشمه های آبی هم وجود داشت. ساعت یک ظهر جزو اولین گروه بودیم که از غار خارج شدیم. پس از گذشت یک ساعت، سرشماری انجام شد اما ۱۰ نفر از اعضا نبودند. آقای مهران ۱۰ نفر داوطلب را مأمور پیدا کردن آن ها کرد. هشت نفر از اعضا که به خاطر تمام شدن شمع و پرت شدن چراغ قوه شان، راه اگرم کرده بودند، توسط تیم دو نفره پیدا و نیم ساعت بعد به ما ملحق شدند.

تیم جست وجو مجدد به داخل غار رفت تا دو عضو باقی مانده را پیدا کنند. لحظات سختی بود و زمان به سختی می گذشت. به توصیه آقای مهران، دسته جمعی سرود: «ای ایران ای میز پر بهرگز» و سرود «کوهنوردان» را خواندیم. ساعت ۲۵:۱۵ صدایی از درون غار شنیده شد. همه ساکت شدیم تا بهتر متوجه شویم اما صدا گنگ و نامفهوم بود. با خنده ای که بر لبان آقای مهران نشست، خاطر جمع شدیم همه چیز روبه راه است و پنج دقیقه بعد، با اضافه شدن دو عضو کم شده که توسط تیم جست وجو در انتهای چاهی پیدا شده بودند، همه مسرور و شاد دوباره به خواندن سرود «ای ایران» پرداختیم.

پس از نیم ساعت، آقای مهران از همه اعضا که کمترین آن ها هفده سال و بیشترینشان ۵۲ سال داشت، تشکر کرد و همراه با شوخی و خنده گفت: دیدید نه پیرزن رخت شوری بود و نه از دها و نه جن و پری. انسان چون نسب به ناشناخته ها هاجل است، در مورد آن خیال پردازی می کند. برای افراد نیرومند و متحد که در راه هدف مشخص گام برمی دارند، هیچ راهی مسدود نیست.

منوچهر مهران کیست؟

«منوچهر میرزا شهپور» یا همان «منوچهر مهران» معروف ورزش، متولد سال ۱۲۹۱ خورشیدی در مشهد است. او در همان سال هایی که دانش آموز دبیرستان «دانش» است، علاوه بر انجام ورزش هایی چون کوهنوردی، ژیمناستیک و دوومیدانی، یکی از فوتبالیست های کلوپ ورزشی فردوسی، اولین باشگاه فوتبال مشهد نیز به شمار می رود، برای همین، وقتی در سال ۱۳۰۶ تیم فوتبال «ناشیا» از قفقاز به مشهد می آید، او یکی از بازیکنان تیم میزبان است. مهران که از دوران مدرسه و با هدایت پیش گامانی، چون ناصرقلی خان رفیعا، محمود مؤیدزاده و علی نقی خان پرتوی رشته های مختلف ورزشی را آموخته است، خیلی زود به عنوان معلم ورزش جذب دبیرستان های شاهرضا و فردوسی می شود. از اینجاست که کار اصلی مهران در ورزش مشهد شروع می شود، به طوری که امروز او یکی از پایه گذاران مسئول ورزش خراسان بین سال های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ خورشیدی است و اولین مسابقات باشگاهی را در مشهد بنیان می نهد. منوچهر مهران در سال ۱۳۱۷ به تهران مهاجرت می کند و در آنجا باشگاه ورزشی «بیکار» را پایه می گذارد که بعدها به نام «نیرو و راستی» تغییر می یابد. او همچنین با معرفی ورزش های روز جهان در محله ورزشی «نیرو و راستی» که نخستین هفته نامه ورزشی ایران است، زمینه حضور تیم های ورزشی ایران را در پیکارهای جهانی و المپیک فراهم می آورد. مهران که نخستین مروج رشته غارنوردی در ایران است، در ۱۹ آذر ۱۳۴۶ به دلیل بیماری قلبی در تهران فوت کرده و در ظهرالدوله به خاک سپرده می شود.

